

این مقاله برای اولین مرتبه در نشریه « علم و جامعه » منتشر شده و اکنون انتشار آن بر روی شبکه جهانی اینترنت با همکاری بی دریغ آقای دکتر ناصر طهماسبی سردبیر محترم این نشریه در تارنمای "چه باید کرد" میسر گشته است :

دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی — مهرماه 1386

نبرد بین حقیقت و واقعیت یا راز جاودانگی دکتر مصدق

« دیدن روی تو را دیده ی جان بین باید »
« وین کجا مرتبه ی چشم جهان بین من است »
« حافظ »

بازماندگان و طرفداران استبداد سیاسی و استبداد دینی و استبداد مسلکی، هدفی جز محو آثار نکبت بار فرهنگ این سه الگوی بدلی در حافظه جمعی مردم ایران ندارند، قدرت استبدادی جز از راه اعمال زور و خدعه و مهمتر از همه مردم فریبی و سوء استفاده از محذورات زندگی توده ها بدست نمی آید پس بهتر آنست که لابد گذشته را به گذشته بسپاریم!

وضعیت امروز ایران و عملکرد ضد آزادی و ترقیخواهی تاریخی نظام ولایت دینی پس از انقلاب بهمن 1357، دنباله ی طبیعی ناکامی و شکست پیشگامان انقلاب مشروطیت براساس دو کودتای سال 1299 و سال 1332، به نفع استبداد مطلقه پهلوی ها و منافع استعماری و استراتژیک سیاسی انگلیس و روسیه و آمریکاست. با نگاه به

وضع امروز ایران از این زاویه و کیفیت تسلط قشري ترین عناصر ضد عقلانیت بشري بر حکومت و حاکمیت مردم، می توان به رمز و راز تخطئه شخصیت سیاسی و اجتماعی دکتر مصدق و کیفیت رهبري او در رأس جنبش آزادي خواهي ضد استبداد و ضد استعمار واقف شد. سراسر زندگی سیاسی و اجتماعی دکتر مصدق را می توان با تکیه بر سیر و سلوك اخلاقي او چه در دوران فعالیت و چه در دوران خانه نشینی در مخالفت او با استبداد قدرت سیاسی و با استعمار دخالت اجانب خلاصه کرد.

اما ایراد آسیب شناسان و تبارشناسان و تاریخ نویسان نوظهور بر دکتر مصدق این است که دکتر مصدق واقعیت وضع موجود را دریافت و به جای سازش با واقعیت به لجاجت با واقعیت پرداخت و در نتیجه فرصت مطلوب را به ضرر مردم از دست داد.

اما این نظریه پردازان آسیب شناس نوظهور در تلاش مذبوحانه خود در قلب حقیقت معطوف به مصلحت تاریخي عامه مردم به نفع واقعیت معطوف به مصلحت خواص حاکم، میدانند که رو به رو شدن با واقعیت موجود به معنای سازش با واقعیت نیست، بلکه تغییر واقعیت موجود به نفع حقیقتی آرمانی است که خود در صورت تحقق، دیر یازود در تداول تحولات دوران به واقعیت موجود تبدیل می شود که خود در تضاد با حقیقتی دیگر قرار می گیرد. در این جاست که به قول حافظ، اگر ریگی در کفش آسیب شناسان و پژوهشگران نوظهور نباشد دیدن شخصیت دکتر مصدق در ابعاد سیاسی و اجتماعی و مخصوصاً در بینش اخلاقي او به « دیده جان بین » نیاز دارد، اما نگاه از این زاویه در نبرد دکتر مصدق با ایمان به حقیقت تاریخي تلاش پیشگامان نهضت بیداري ایران با واقعیت آن روز یعنی سلطه استبداد سیاسی در پیوند با استعمار بیگانه در مرتبه « چشم جهان بین » آسیب شناسان و تاریخ نویسان نوظهور یا مشاطه گران تازه کار و ناشی چهره زشت و سیاه استبداد سلطنتی و محافظه کاران جدید استعماری نیست.

زیرا از توجیه واقعیت اثری جز قلب حقیقت باقی نمی ماند و این هنر مخصوص سیاست بازان مستبد و نظریه پردازان آنهاست، وقتی از رئیس جمهور تازه منتخب فرانسه آقای سارکوزی در سفر به آفریقا می پرسند علت سفر شما به کشور گابون که رئیس جمهور آن عمر یونگو از سال استقلال آن کشور 1967 تا امروز چهل سال متوالی صندلی ریاست جمهوری را با اعمال زور و استبداد اشغال کرده است چیست؟ پاسخ او در دو کلمه این است که « من نمی گویم این وضع در گابون قابل تحمل است، من می گویم این يك واقعیت است » : (لو موند

بود و دارای ذخایر نفتی است که زیر نظارت فرانسه قرار دارد و آقای عمر یونگو هم نظیر همه مستبدان زیر سلطه در مقابل حمایت سیاسی و نظامی فرانسه مطیع سیاست این کشور است. واقعیت برای رئیس جمهور فرانسه همان چیزی است که با منافع کشور او، در تضاد با منافع مردم گابون هماهنگ است.

این که مشکل هیچ آسیب شناسی از جدید و قدیم با دکتر مصدق و شخصیت او حل نمی شود در این است که دکتر مصدق همان کسی است که با سلطنت برآمده از کودتای 1299 دست پخت امپراطوری انگلیس به نفع رضاخان میرپنج در مقام نماینده مجلس مخالفت کرد، و سی سال بعد با رهبری جنبش ضد استبدادی و ضد استعماری ملی شدن صنعت نفت و امتناع از قبول واقعیت یعنی سازش در جهت بقای منافع و نفوذ امپراطوری، راه کودتا را که سرانجام منجر به سقوط سلطنت استبداد پهلوی شد هموار نمود.

لوی هندرسن در گزارش خود به وزارت خارجه آمریکا به مناسبت تسلیم اعتبارنامه خود در 30 سپتامبر 1951 از نیت باطنی شاه پرده بر میدارد و گفته او را نقل می کند که «من به این نتیجه رسیده ام که لازمست خود را از دست مصدق نجات دهم و آنچه اکنون ذهن مرا مشوش ساخته این است که برای برکناری او از چه راهی بهتر است عمل کنیم.» (نقل از جلد اول کتاب اسناد سخن می گویند). حال بر آسیب شناسان و تاریخ نویسان نو ظهور است که با نگاه به آن روزگار و اندکی مراجعه به وجدان خود از خود بپرسند که محمد رضا شاه با نجات از مصدق از چه چیز می خواست خود را نجات دهد؟ جز نجات از بازگشت به روح قانون اساسی مشروطیت که شاه باید سلطنت کند نه حکومت، و جز استقلال سیاسی مملکت از نفوذ بیگانه، اما این تنها او نبود که می خواست خود را از دست مصدق نجات دهد، مالکین بزرگی که از دوران رضا شاه در صندلی های مجلس شورای ملی لانه کرده بودند، آخوندهائی که در مقام مرجعیت دینی به مدد وجوهات و اوقاف و مساجد و منابر بر ذهن و زبان توده های عقب مانده از فرهنگ واقعی حکومت می کردند، امپراطوری انگلیس و شرکت های نفتی آمریکائی و اروپائی، رهبری حزب توده هماهنگ با سیاست کمونیسم روسی، این ها نیز هر يك به تناسب هدفهای خود نه با دکتر مصدق، بلکه با استقرار آزادی و حضور و مشارکت مردم در حاکمیت بر خود و خروج از مدار عقب ماندگی از پیشرفت و توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی مخالف بودند، آنها وجود و ادامه حضور و رهبری دکتر مصدق را به خاطر مقبولیت عامه و سابقه تاریخی مبارزه اش با استبداد خطری برای نهادهای شدن بیداری و

تحرک و پویائی جامعه بر علیه منافع خود تلقی می کردند. این که دکتر مصدق به عنوان نوك پیکان جنبش آزادی خواهی ایران این چنین و همچنان مورد حمله بازماندگان و طرفداران آسیب شناس و تبارشناس سلطنت پهلوی و تاریک اندیشان ولایت آخوندی قرار دارد و برای چپ های افسون شده دوران استالینی به معمای لاینحل پدیده ای انقلابی در شکم سرمایه داری بی سر و پای ایران در آمده است خود پرسش دیگری در این زمینه است که کسی که به قول مخالفان چپ و راست، از وجود او در مقام رهبری، جنبش چیزی جز شکست نصیب او و مردم نشد چگونه است که همچنان نام و نشان او در ذهن و زبان مردم ایران و نسل های جوان پس از او زنده است؟

شگفت آنکه دکتر مصدق چه در دوران کوتاه نخست وزیری خود (که از دو سال و هفت ماه تجاوز نکرد) و چه پس از کودتای مرداد 1332 که عمر او در زندان و تبعید در ملك شخصی اش سپری شد، هیچگاه از تهمت و ناسزای زبان درازان و قلم به مزدان دوران 35 ساله استبداد پهلوی و دوران کنونی 28 ساله استبداد ولایت مطلق آخوند در امان نماند و حتی محمد رضا شاه و خمینی هم بی اعتنا به افکار عمومی نتوانستند جانب احتیاط نگهدارند و از ابراز علنی کینه و نفرت خود نسبت به دکتر مصدق خودداری نکردند. راز محبوبیت و جاودانگی خاطره دکتر مصدق در وجدان تاریخی جامعه ایرانی آنجائی است که دکتر مصدق هنگامی که در برابر نبرد سرنوشت ساز بین حقیقت یا ملی شدن و استیفای کامل حقوق مردم ایران در صنعت نفت و واقعیت یا تن دادن به نوعی ملی شدن! یا چشم پوشی از حقیقت به نفع ادامه حضور بیگانه قرار گرفت، دوام بر حقیقت و ایستادگی را بر گزید همان گونه که در مجلس پنجم شورای ملی در مخالفت با استقرار سلطنت استبدادی سردار سپه از اعتقاد به آزادی و آرمانهای انقلاب مشروطیت دفاع کرد. از نگاه به این نکته که در بزنگاههای تاریخی سرنوشت انسانها، چگونه شکست خوردگان عرصه حقیقت به محبوبیت جاودانه میرسند و پیروزمندان میدان واقعیت به زباله دانی تاریخ می افتند، مرا به یاد تازه ترین واقعه در زمینه این پرسش یا مسئله پرسش برانگیز (پروبلماتیک) می اندازد، و آن حرکت زین الدین زیدان ستاره درخشان تیم ملی فوتبال فرانسه در جام مسابقات جهانی فوتبال سال 2006 است که چگونه پایمردی بر حفظ حقیقت وجودی خویشتن خویش را بر واقعیت مصلحت و منفعت جمعی ترجیح داد، یعنی از پیروزی ظاهری خود به قیمت شکست اصول اخلاقی خویش امتناع ورزید.

در این مسابقه که سرنوشت برنده جام جهانی فوتبال تعیین می شد، برتری تیم فرانسه در حال و هوای بازی میان دو تیم پر زور رقیب و چرخش و واچرخش های ماهرانه و زیبایی زیدان آشکار بود، اما ناگهان در گرمای بازی زیدان از پشت بازیکن مهاجم ایتالیا چند گام به جلو برداشت و از رو به رو سرش را بر شکم رقیب خود کوبید و او را از پشت بر زمین انداخت، يك لحظه سکوت و بهتی سنگین سراسر استادیوم عظیم و دهها هزار تماشاچی آن را فرا گرفت و لختی نگذشت که داور مسابقه با کشیدن برگ قرمز حکم اخراج زین الدین زیدان قهرمان محبوب مردم فرانسه را از زمین مسابقه صادر کرد، مسابقه ادامه یافت و بازی بدون حضور زیدان به نفع تیم ایتالیا تمام شد.

در ظاهر قضیه عمل زیدان یعنی تخطی از مقررات قانونی بازی و حمله بدنی یا فیزیکی به رقیب، تیم فوتبال فرانسه را با تمام بختی که برای برنده شدن و بردن جام قهرمان جهانی مسابقات داشت محروم کرد، اما در باطن، زیدان بدون توجه به این موقعیت حساس و افتخار آفرین برای ورزش فرانسه و تیم ملی آن به ظاهر عنان اختیار را در برابر فحش های ناموسی و توهین های لفظی که در طی لحظات بازی از رقیب یاوه گوی خود شنیده بود، به کف احساسات خود سپرد اما در باطن واقعیت در دسترس یا پیروزی محتوم تیم ملی فوتبال فرانسه را در مسابقات جام جهانی در پای حقیقت مورد ایمان خود، یعنی دفاع از حریت ضمیر و فضیلت اخلاقی خود در برابر ردیلت اخلاقی رقیب قربانی کرد. در بادی امر زبان به سرزنش او گشودند و عمل او را موجب شکست تیم ملی و محرومیت از پیروزی فرانسه در جام جهانی فوتبال دانستند. اما طرفه آنست که این شکست و آن عمل ذره ای از احساسات افکار عمومی فرانسه نسبت به قهرمان نامی تیم ملی خود و محبوبیت او اثر نگذاشت، زین الدین زیدان بین حقیقت یا شخصیت نهفته در خویشتن خویش، یعنی اصول فضیلت اخلاقی و حریت و آزادی ضمیری که مورد توهین و تحقیر قرار گرفته بود و واقعیت یا شخصیت برونی متصل به جمع خود، حقیقت یا دفاع از اصول اخلاقی خود را بر شکستن شخصیت خود و قبول تحقیر و توهین به نفع شخصیت برونی خود ترجیح داد. او شکست واقعیت را در برابر پیروزی حقیقت با قبول همه آثار منفی و تحمل همه ی ضررهای احتمالی آن پذیرفت و این کاری است که از عهده همه کسان (تا چه رسد به ناکسان) بر نمی آید، نبرد بین حقیقت و واقعیت تراژدی انسانی است که رد پای سرنوشت آنها را تا دورترین مرزهای تاریخ بشری میگستراند. اگر کسانی روز 14 اسفند 1357 را به خاطر داشته باشند که چگونه سه هفته پس از سقوط ناگهانی سلطنت پهلوی و ورود خمینی به تهران، دهها هزار نفر از مردم تهران به مناسبت

سال وفات دکتر مصدق به سوي آرامگاه يا تبعيدگاه او در احمدآباد بين راه تهران و قزوین براه افتاده بودند، شايد اندکي باعث شرمساري مغرضان آسیب شناس اجتماعي و مورخان و پژوهشگراني شود که همچنان حضور محو نشدني خاطره دکتر مصدق را در وجدان تاريخي جامعه مانع محو شدن آثار نکبت بار کودتاي 28 مرداد 1332 و آغاز استبداد مطلقه محمد رضا شاه و استعمار مشترک آمريکا انگليس ميدانند.

اما در واقع براي شاگردان ناشي مکتب آسیب شناسي آمريکايي و پهلوي طلبان اين نکته قابل هضم نيست که با دکتر مصدق و پيروي او از حقيقت يعني دفاع از اصول آرمانهاي مردمي در برابر واقعيت يعني چيرگي دشمنان رنگارنگ (از دربار پهلوي و انگليس و آمريکا تا حوزه هاي ديني و رهبري حزب توده به نيابت از روسيه شوروي و ملاکين بزرگ) و ضعف بلوغ اجتماعي جامعه ناشي از استبداد کودتاي 1299 برضد انقلاب مشروطيت، نه فقط زمينه سقوط سلطنت موروئي خودکامه با کودتاي 28 مرداد 1332 فراهم شد، بلکه راه محتوم آينده ي زوال حاکميت مذهبي با انقلاب بهمن 1357 و ادغام دين و دولت در يکديگر نيز گشوده شد، اما نويسنده ي آمريکايي استيون کينزر در کتاب خود به نام « همه ي مردان شاه » پا را از اين حد هم فراتر گذاشته است، به نظر او، رد پاي حمله به برجهاي تجارت جهاني در نيويورک و پنتاگون در واشنگتن به وسيله اعضاي القاعده اسامه بن لادن در 11 سپتامبر 2001 را بايد در کودتاي آمريکايي 28 مرداد 1332 در ايران عليه دولت قانوني دکتر مصدق به کمک آمريکا و به خاطر منافع نفتي او در ايران و منطقه خليج فارس جست و جو کرد.

جنبش ملي کردن صنعت نفت به ابتکار و رهبري دکتر مصدق شمشيري دو تيغه يا خيزشي انقلابي بود که با تيغه اي پيوند ديرينه سياست بيگانگان را با نظام سياسي ايران قطع و با تيغه ديگر بنيان استبدادي را از ساختار نظام سياسي ايران ويران مي کرد، و اين گناهي نابخشودني براي الگوهاي بدلي دو هزار پانصد ساله ي استبداد ايراني بود. دکتر مصدق در دادگاه فرمايشي نظامي در سال 1332 ، هنگام دفاع از خود مي گويد: « تنها گناه من و گناه بسيار بزرگ من اين است که صنعت نفت ايران را ملي کردم و بساط استعمار و اعمال نفوذ سياسي و اقتصادي عظيم ترين امپراطوري جهان را از اين مملکت برچيدم، حيات من و مال من و موجوديت من و امثال من در برابر حيات و استقلال و عظمت و سرفرازي ميليون ها ايراني و نسل هاي متوالي اين ملت کوچکترين ارزشي ندارد و از آنچه براي من پيش آورده اند هيچ تأسف ندارم و يقين دارم وظيفه تاريخي خود را تا سر حد

امکان انجام داده ام ...»

توجیه این گناه نابخشودنی از سوی دشمنان آزادی و استقلال ایران و استقرار حکومت قانونی را باید از اسناد رسمی برپا کنندگان کودتای مرداد 1332 طلب کرد که حتی پس از توطئه کودتا و تشکیل دولت زاهدی و شروع مذاکرات برای بازگرداندن آب رفته به جوی شرکت های آمریکائی و انگلیسی و فرانسوی و هلندی و تثبیت سلطنت استبدادی پهلوی، دولت امریکا در پیش بینی احتمالات در صورت برخورد با مقاومت مردم ایران رها کردن ایران را در کام کمونیسم نیز از دایره ی محاسبات سیاسی خود خارج نمی سازد. این مطلب را سند شماره 399 به نقل از کتاب گرانقدر « پنج دهه پس از کودتا اسناد سخن می گویند 1331 » بازگو می کند به این تفصیل:

سند شماره 399 یادداشت بایرود معاون وزیر امور خارجه در امور خاورمیانه، جنوب آسیا و آفریقا برای وزیر امور خارجه سرّی واشنگتن 23 دسامبر 1953 (چهار ماه پس از کودتا اوت 1953).

موضوع: کمک به ایران در آینده

پیوست الف عبارت از خلاصه ای از نکات عمده یادداشتی است که در برگیرنده نظرات اولیه و غیر نهائی سفیر هندرسن در مورد کمک به ایران در آینده می باشد. این یادداشت به پیوست نامه ای از سوی سفیر به نیکسون معاون رئیس جمهور تسلیم گردید....

برگ پیوست الف سرّی

کمک ایالات متحده به ایران

« 1 - کمک های مالی فوری - رویدادهای احتمالی زیرین در ماه های مارس و یا آوریل 1954 ، هنگامی که

کمک های فوری آمریکا به ایران پایان می پذیرد پیش می آید .»

این احتمالات از نظر هندرسون سفیر آمریکا در یادداشت بایرود به چهار قسمت الف ب پ و ت طرح می شود که در این چهار قسمت تکلیف کیفیت ادامه کمک های مالی از سوی آمریکا به دولت کودتا پیش بینی و از

سوی سفیر توصیه می شود. سر فصل های سه قسمت اول به قرار زیر است

«.... الف هرگاه سازش و توافق در محدوده زمانی چند ماه آینده صورت گیرد»

«.... ب هرگاه سازش و توافق در مورد نفت حاصل نگردد و به عقیده ما تقصیر به گردن انگلیس باشد»

«.... پ هرگاه توافق و سازش به دلایل فنی که معلول قصور انگلیس ها و ایرانیان نباشد به تعویق بیفتد»

در مورد بند « الف » که قرارداد با تسلیم کامل دولت کودتا در برابر خواسته های آمریکا و انگلیس منعقد و به

تصویب مجلس برسد، طبق توصیه هندرسن سفیر آمریکایی ضد ملی شدن صنعت نفت برای تحقق نیازهای دولت به کمک های مالی فوق العاده برای از سر گذراندن دوران دشوار تا زمانی که مقادیر عمده نفت به جریان درآید دولت آمریکا بایستی آماده باشد میان 15 تا 25 میلیارد دلار به ایران (در واقع به دولت کودتا) پرداخت کند.»

در مورد بند «ب» هندرسن می گوید «ما باید تصمیم بگیریم که آیا به دادن کمک ادامه دهیم و یا با عواقب سقوط دولت زاهدی مواجه شویم. در چنین صورت احتمالی ما بایستی از عناصر غیر کمونیست! (بخوانید دربار و عوامل مزدور ایرانی کودتا) در ایران پشتیبانی کنیم و ماهانه مبلغی که کمتر از 5 میلیون دلار نباشد (یک برآورد تقریبی) به دولت ایران برای انجام پرداخت ها و هزینه های اساسی کمک نمائیم.»

در این جا این پرسش مطرح می شود که چگونه بود که در زمان دولت دکتر مصدق پرداخت ها و هزینه های اساسی دولت بدون 5 میلیون دلار آمریکا تأمین میشد، اما پس از کودتای آمریکایی انگلیس و دربار، بند ناف دولت کودتا به صندوق اعانه کاخ سفید بسته می شود؟!.

در مورد بند «پ» توصیه هندرسن این است «که در صورت بروز اشکال فنی در زمینه توافق و سازش، پیش از پایان یافتن برنامه کمک اضطراری ما با تمدید آن به طور موقتی بایستی مبلغی میان پنج تا شش میلیون دلار ماهیانه برای چندین ماه پرداخت شود.»

و اما در مورد بند «ت» در این بند است که جوهر سیاست استعماری آمریکا و انگلیس در زمینه مخالفت با تحقق ملی شدن صنعت نفت، یعنی مخالفت با آزادی و استقلال مردم ایران حتی به قیمت سقوط ایران در امپراطوری کمونیسم آشکار می شود. متن کامل بند «ت» به قرار زیر است:

«ت» - هرگاه هیچ توافقی در مورد نفت صورت نگیرد و به نظر ما تقصیر به گردن ایرانیان باشد، هرگاه فشار افکار عمومی و هیجان و احساسات، دولت ایران را ناچار سازد تقاضاهایی را مطرح سازد که برای انگلیس ها غیرقابل پذیرش باشد و ما آنرا غیر معقول و غیر منصفانه تلقی نمائیم، بعید است که ما با ادامه کمک های فوری

خود از سرسختي و سازش ناپذيري ايران پشنيباني نمائيم، حتي اگر قطع كمك مزبور ممكن است كه منتهي به

از پا درآمدن ايران و سقوط آن به زير سلطه كمونيست ها شود.»

بايد در اين نكته از گزارش هندرس تامل كنيم كه چه تقاضائي براي انگليسي ها جز تبديل ملي شدن صنعت نفت يا مالكيت حقيقي و حقوقي مطلق مردم ايران بر منابع ارضي خود به « نوعي ملي شدن » يعني بقاي حقوقي و حقيقي منافع انگليس و در نتيجه ادامه نفوذ و دخالت امپراطوري در حاكميت مردم غير قابل پذيرش است و از اين نكته هم غافل نمائيم هنگامي كه در تقسيم منافع پس از تسليم دولت زاهدي و تصويب قرارداد بر اساس تشكيل كنسرسیوم، 40 درصد از سهام كنسرسیوم به آمريكا و شركت هاي نفتي آن تعلق مي گيرد، طبيعي است كه طبق نظر سفير ضد آزادي و استقلال ايران آمريكا وقتي تقاضاهاي مطرح شده از سوي دولت كودتا براي انگليس ها غير قابل پذيرش باشد، طبعاً براي آمريكاي ژنرال آيزنهاور رئيس جمهور حزب جمهوريخواه نيز غير معقول و غير منصفانه و در نتيجه غير قابل قبول خواهد بود، اما دكتر مصدق به جز گناه نابخشودني خود نسبت به امپراطوري انگليس گناه ديگري نيز به خاطر مخالفت با تمدید مقررات موسوم به « باتل » كه داستان آن به قبل از دولت دكتر مصدق باز ميگردد مرتكب شده است كه براي وقوف به واقعيت اين ارتكاب نابخشودني از سوي آمريكا بايد به اسناد موجود و منتشر شده دولت آمريكا مراجعه كرد. داستان از اين قرار است كه در موافقتنامه كمك نظامي آمريكا براي ايران شرايط محرمانه مهمي بكلي مكتوم مانده و مسئولان دولت هاي پيشين و از جمله شاه آنرا پنهان داشته بودند. آشكار گردیدن اين شرايط و مخالفت دكتر مصدق با تمدید موافقت نامه و شرايط گنجانده شده در آن كه برخلاف قانون اساسي بود تا آن زمان محرمانه نگهداشته شده بود و به آگاهي و تأييد مجلس نيز نرسيده بود، به موجب مفاد سند سرّي مورخ 8 ژانويه 1952 هنگامي كه موافقت نامه بين دو کشور نزديك به پايان است سفير آمريكا با مراجعه به دكتر مصدق نخست وزير درخواست تمدید موافقت نامه براي ادامه كمك هاي نظامي دو کشور و پرداخت 23 ميليون دلار هزينه سلاحهاي جنگي و اعزام افسران و درجه داران ارتش آمريكا به ايران مي نمايد. دكتر مصدق پس از بررسي موافقت نامه و الزامات ناشي از آن و به ويژه تبصره الف از ماده «5» قانون امنيت مشترك آمريكا و كشورهاي دريافت كننده كمك هاي نظامي را ملزم مي نمود كه در صورت برخورد نظامي بين آمريكا و روسيه و اقمار به آمريكا به پيوندند، تجديد موافقت نامه و شرط محرمانه پيوست آن رابه مصلحت کشور ندیده و قبول اين ماده از موافقت نامه را اولاً منافي اصل بيطرفي دولت ايران در جنگ سرد دانسته و ثانياً آنرا موجب برانگيختن بي دليل

روسیه شوروی می‌داند و از سفیر آمریکا می‌خواهد که دولت آمریکا، ایران را از پذیرش الزامات موضوع آن تبصره معاف دارد، زیرا به نظر نخست وزیر پذیرش تبصره مزبور در واقع انعقاد یک پیمان نظامی و قبول آن تنها منوط به تصویب مجلس شورایی ملی می‌تواند باشد و مطرح ساختن آن موافقت نامه در بحبوحه کشمکش با انگلیس در مورد ملی شدن صنعت نفت به هیچ وجه به مصلحت نیست و دولت نمی‌تواند در صورت طرح آن در مجلس از آن دفاع کند. وی به دنبال این امتناع تأکید می‌کند که او نمی‌تواند تنها برای دریافت 23 میلیون دلار کمک نظامی، استقلال رأی و عنان سیاست خارجی خویش را به دولت آمریکا بسپارد...» با مطالعه سند بیانیه مربوط به سیاست پیشنهادی شورایی امنیت ملی آمریکا از پرونده های شورایی امنیت ملی سری 107 به تاریخ 27 ژوئن 1951 میتوان به عمق استراتژی سیاسی نظامی و اقتصادی آمریکا در ایران و منطقه نفتی خاور میانه رسید که با توجه به حوادث پس از کودتای مرداد 1332 و براندازی حکومت آزادی خواه و استقلال طلب دکتر مصدق تا امروز آنرا در سه ضلع مثلث، حفظ و تحکیم سلطه آمریکا بر منابع نفتی، حمایت از اسرائیل و مخالفت با هرگونه تحول بنیادی در ساختارهای استبداد سیاسی دولت های منطقه خلاصه کرد.

از این سند ما فقط به نقل بند اول آن که خود وافی به مقصود است اکتفا می‌کنیم:

بیانیه مربوط به سیاست پیشنهادی شورایی امنیت ملی - کاملاً سری

واشنگتن 27 ژوئن 1951

1 برای ایالات متحده حفظ استقلال و حاکمیت ملت ایران و بستگی استوار آن با جهان آزاد اهمیت حیاتی دارد، به خاطر موقعیت کلیدی استراتژیکی، منابع نفتی، و آسیب پذیری در برابر مداخله یا تهاجم نظامی اتحاد شوروی و براندازی سیاسی، ایران را باید یکی از هدف های همیشگی توسعه طلبی اتحاد شوروی تلقی کرد، از دست رفتن ایران به علت کوتاهی و قصور یا به علت دخالت شوروی موجب می‌گردد:

الف امنیت کلیه منطقه خاورمیانه و همچنین پاکستان و هندوستان تهدید شود.

ب جهان آزاد از دسترسی به نفت ایران و تهدید از دست دادن همه منابع نفت خاور میانه محروم شود، این رویدادها با توجه به اتکا فراوان اروپای غربی به منابع نفتی ایران و به ویژه به پالایشگاه آبادان منافع اقتصادی و نظامی غرب را چه در دوران صلح و چه در زمان جنگ به طور جدی به خطر می‌اندازد.... این رویداد از زمره تحولات سیاسی و اقتصادی است که عواقب آن به طور جدی منافع امنیتی ایالات متحده را به خطر می‌اندازد. به این دلایل ایالات متحده باید به سیاست اساسی خود، یعنی اتخاذ کلیه تدابیر انجام شدنی برای حصول اطمینان از

عدم سقوط ایران به زیر سلطه کمونیسم ادامه دهد.

2 - وضعیت کنونی ایران به گونه ای است که چنانچه سر و سامان نیابد از دست رفتن ایران از کف جهان آزاد یا از راه قیام کمونیستی داخلی ناشی از تعصبات ذاتی و طبیعی، یا از راه تسلط کمونیست ها بر نهضت ملی، کاملاً امکان پذیر است، مهم آن است که يك دولت هوادار جهان آزاد در ایران بر قدرت باشد که توانائی حفظ نظم داخلی و مقاومت در مقابل تجاوز شوروي را داشته باشد. بنابراین ایالات متحده باید: الف حمایت سیاسی خود را در درجه اول از شاه به عنوان تنها منبع استمرار رهبري کنونی ادامه دهد ... » سند شماره 32 از کتاب اسناد سخن می گویند ص 191

با توجه به همین قسمت از بیانیه مربوط به سیاست پیشنهادی شورای امنیت ملی کاخ سفید می توان مفهوم واقعی گفته دکتر مصدق را در مورد توده نفتی بودن حزب توده و نقش ویرانگر آن را در حمایت پشت جبهه از عاملان اصلی کودتا 28 مرداد 1332 بر علیه رهبري جنبش ضد استبدادی و ضد استعماري مردم ایران درك کرد. این نکته بر هیچ ایرانی آزاده و آگاه از تاریخ دردناك روابط دیرینه همسایگی ایران با روسیه پوشیده نیست که روسیه (چه در دوران تزاریسم و چه در دوره بولشویسم) اگر خود نتوانست بطور مستقیم بر ایران مسلط شود، يك ایران عقب افتاده و استبداد زده و ناتوان را بر يك ایران مقتدر و آزاد و مستقل و پیشرفته ترجیح میداد. این سیاست تا دستیابی مردم ایران به حاکمیت مطلق خود بر حکومت و تا ادامه رژیم های استبدادی نظیر رژیم کنونی ولادیمیر پوتین در روسیه همچنان ادامه خواهد یافت. زیرا در استثمار و یغمای ثروتهای ملی ایران در زیر سلطه دولت های استبدادی و فاسد هیچ تفاوتی بین دموکراسی های غربی و شبه دموکراسی های شرقی وجود ندارد.

در حافظه تاریخی مردم ایران این نکته فراموش شدنی نیست که پس از کودتای 1299 رضا خان میرپنج به ابتکار انگلیس بر ضد هدفهای انقلاب مشروطیت، دولت انقلابی لنین از این کودتا به عنوان « نهضت بورژوا - دموکراتیک » و از مجري نظامی کودتا به عنوان نماینده این نهضت استقبال کرد. این استقبال در باطن برای سیاست دولت نوپای انقلاب اکتبر 1917 هیچ دلیلی جز جلوگیری از گسترش دموکراتیک دولت مشروطه در کنار مرزهای قفقاز و آسیای میانه تحت اشغال روسیه نداشت، زیرا طبق اسناد منتشر شده در تمام دوره وزارت جنگ و رئیس الوزرائی رضاخان و حتی تا اندکی پس از به سلطنت رسیدن او این مأمورین سیاسی شوروي در

ایران یعنی « روتشتاین و شومیاتسکی » بودند که هم در مخابرات سرّی خود و هم در مقالاتشان در نشریه « نوي وستك، يا شرق جديد » رضاخان را با تجزیه و تحلیل هاي انحرافي خود نماینده نهضت بورژوا دموکراتیک ایران معرفی میکردند و امثال دکتر مصدق و مدرس را نماینده ارتجاع و فئودالیسم و جاسوس انگلیس می نامیدند و شگفت آنکه همین سیاست پس از گذشت 40 سال در دوران جنبش ملی شدن صنعت نفت در جهت خاتمه دادن به استثمار شرکت نفت انگلیس و قطع دخالت دربار در حاکمیت ملی، و این بار به وسیله حزب توده و رهبري آن بر علیه دکتر مصدق نخست وزیر و مبتکر طرح و تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت در حمایت از سیاست امپراطوري انگلیس ادامه یافت. حزب توده تا می توانست گذشته از لجن مالی و تهمت و دروغ پراکني هاي قلمی و زبانی در مطبوعات با ایجاد انواع تظاهرات عوامفریبانه توده نما، بر کوره ي سوزان تبلیغات انگلیس ها در داخل و خارج به عنوان خطر سقوط ایران در کام کمونیسم دمید و دولت شوروي برخلاف ادعاهای ضد امپریالیستی و حامی خلق های زیر ستم به هیچ گونه کمک و حمایت به دولتي که برای استیفای حقوق طبیعی مردم خود با بزرگترین قدرتهای استثمارگر جهان در افتاده بود دست نزد، بلکه پس از برانداختن این دولت به وسیله کودتایی که به وسیله همان قدرتها تدارك شده بود، دولت شوروي پرداخت مطالبات دوران اشغال نظامي ایران را که از دولت دکتر مصدق دریغ کرده بود به دولت کودتاي سپهبد زاهدی ارزانی داشت، زیرا در جوهر استراتژی سیاست روسیه که ایران یا باید در حلقه اقمار آن درآید و یا باید همچنان در عقب ماندگی و فقر فرهنگی و اجتماعی توده ها و استبداد حاکمان آن باقی بماند. هیچ تغییری به وجود نیامده بود.

عمده کردن خطر سلطه ي کمونیسم بر ایران و استفاده از حزب توده با رضایت شوروي در واقع محور اصلی تاکتیک امپراطوري انگلیس در جهت جلوگیری از تحقق هدفهای دوگانه دکتر مصدق در زمینه خلع کامل يد از منافع نفتي و گسترش حقوق اجتماعی و سیاسی مردم ایران در نهادهای قانوني بود، با توجه به واقعیت گذشته تغیر و اخطار و اولتیماتوم ترومن رئیس جمهور آمریکا به استالین برای خروج نیروهای اشغالگر شوروي از ایران پس از خاتمه جنگ و تعلل و خودداری روسیه از تخلیه خاک ایران و تأمل در مفاد بیانیه شوراي امنیت ملی 27 ژوئن 1951 که ذکر آن گذشت ثابت می کند که نه روسیه شوروي میتواندست با دخالت نظامي ایران را به زیر پرده آهنین بکشد و نه آمریکا اجازه میداد که با سقوط ایران به قول بیانیه منابع نفتي ایران و کلیه منافع نفتي آمریکا در خاور میانه به خطر بیفتد.

در این جاست که یکی از جمله آسیب شناسان اجتماعی با استفاده از مکتب پر رمز و راز خود، مخالفت خلیل ملکی با دکتر مصدق را رذیلانه دست آویز حقانیت دلایل آسیب شناسانه خود بر علیه رهبری دکتر مصدق قرار میدهد. اما تفاوت بین قصد و نیت او در تخطئه شخصیت رهبر جنبش آزادی بخش مردم ایران و قصد و نیت یکی از داناترین و فرزانه ترین و شجاعت‌ترین متفکران اجتماعی تاریخ معاصر ایران یعنی خلیل ملکی آشکار میشود. کسانی که از نزدیک با ملکی و عمق بینش اجتماعی او آشنائی دارند میدانند که ملکی با تکیه بر دانش عمیق خود بر مسائل اجتماعی ایران و روابط جهانی قدرت به روشنی میدانست در میدان نبردی چنین سهمناک، بدون وجود جبهه‌ای متشکل از پایگاه‌های مردمی و بدون وجود برنامه‌های هماهنگ ظرفیت‌ها و امکانات موجود و بدون وجود اتحاد و همبستگی صادقانه و روشن بینانه در رهبری سیاسی، پیروزی بر بزرگترین قدرتهای مطلقه جهانی امکان پذیر نیست، اما تدارک این همه عوامل ضروری پس از سالها سلطه استبداد و خفقان رضاشاهی و سالها اشغال نظامی کشور به وسیله نیروهای نظامی قدرت‌های سلطه‌جو در جامعه‌ای درگیر با فقر اقتصادی و عقب ماندگی فرهنگی سیاسی و اجتماعی و وجود و ادامه نظام استبداد سیاسی و هرج و مرج اداری امری نیست که به وسیله یک نفر و یا در عمر کوتاه یک حکومت درگیر با قطب‌های نیرومند مخالف میسر شود.

اما این همه موانع هم نمی‌توانست دلیلی بر این باشد که دکتر مصدق نمی‌بایست از مساعدترین فرصت‌های ممکن جهت استفاده از شرایط موجود برای تحقق بخشیدن به یکی از بزرگترین آرمانهای انقلاب مشروطیت که استقلال سیاس کشور بود بهره‌برداری نکند. در آن زمان با طرح قرارداد الحاقی موسوم به قرارداد گس - گلشایان (گلشایان وزیر دارائی کابینه ساعد) می‌خواستند امتیاز نامه سال 1933 را که از طرف رضاشاه به ضرر ایران و به نفع انگلیس بسته شده بود بار دیگر با اندکی ترمیم به نفع ایران تمدید نمایند، درحالی که آمریکا با بستن قراردادهائی به میزان پنجاه پنجاه با عربستان سعودی به میدان رقابت‌های نفتی خاورمیانه وارد شده بود، انگلیس درصدد بود که با چشم‌پوشی از مختصری از درآمدهای کلان سالانه خود از نفت جنوب به کمک شاه و مزدوران خود در مجلس شورای ملی راه را از این طریق بر گسترش نارضایتی مردم ایران مسدود و اصل کلی ملی‌شدن و لغو امتیاز را بر اساس اعلامیه جهانی حقوق بشر در نطفه خفه کند.

خلیل ملکی در دیدار جمعی خود با دکتر مصدق در خانه او در روز 31 تیرماه 1332 یعنی تقریباً یک ماه قبل

از کودتای 28 مرداد 1332 با صراحت و شجاعت خاص خود نقائص و مشکلات موجود دولت و بن بست های ناشی از توطئه مخالفان و ضعف های ناشی از برخورد با شرایط ناهنجار سیاسی را بر می شمارد و بدون تعارف و مجامله نگرانی خود را از عاقبت و سرنوشت نهضت بیان میکند، اما هنگامی که دکتر مصدق در پاسخ به سخنان او می گوید «اگر وضعیت به گونه ای است که او بیان میکند او هم اکنون آماده است از کار کناره گیری کند و سکان دولت را بدست دیگری بسپارد. ملکی در جواب دکتر مصدق با صداقت و صراحتی که در طبیعت او بود می گوید: «آقای دکتر مصدق این راهی را که شما میروید رو به جهنم است اما ما تا جهنم به دنبال شما خواهیم آمد». در واقع طبق پیش بینی ملکی يك ماه بعد دهان پر عفونت و خونین جهنم کودتا گشوده شد و در نتیجه هم دکتر را به زندان لشکر زرهي انداخت و خانه و زندگی او را به غارت و آتش رجاله های مزدور دربار و بهبهانی و کاشانی کشاند و هم خلیل ملکی شجاعترین و بزرگترین متفکر اجتماعی ما را به قلعه فلك الافلاك پرتاب کرد. اما ملکی نیز می توانست نظیر بقائی ها و مکی ها و کاشانی ها و حائری زاده ها و دیگر فرصت طلبان واقع گرا! با پشت کردن به حقیقت به واقعیتی که وقوع آنرا و عواقب آن را پیش بینی میکرد به پیوندد، اما در کنار دکتر مصدق ایستاد و به حقیقت پشت نکرد و به واقعیتی که سرانجام جز شکست و ورشکستگی بنیادی سلطنت استبدادی نداشت نه پیوست. زیرا او از درك يك واقعیت محتوم دیگر نیز غافل نبود و میدانست که با تسلیم به «نوعی ملی شدن» طبق دلخواه انگلیس و آمریکا یعنی ادامه نفوذ و دخالت سیاسی انگلیس، علت و فلسفه وجودی دولت دکتر مصدق منتفی و ماده دوم برنامه دولت او نیز که اصلاح قانون انتخابات و گسترش حاکمیت و مشارکت مردم بود به نفع شاه و مخالفان کثیر الاضلاع آزادی و عدالت اجتماعی به محاق فراموشی سپرده میشد و در نتیجه اگر به زعم آسیب شناسان نوظهور سیاسی کودتا به وقوع نمی پیوست، اما غارت منابع طبیعی و نفت و بقای حضور حقوقی و حقیقی استعمار و تحکیم استبداد سلطنت که با تشکیل مجلس مؤسسان قلابی گام های نخستین آن در تجاوز به حقوق ملت در قانون اساسی برداشته شده بود ادامه می یافت، از همه ی این ها گذشته پرسش این است که آیا مخالفان داخلی با دکتر مصدق و روش کار او مخالف بودند یا اساساً با برنامه او در استیفای حقوق مردم ایران و لغو امتیاز به بیگانگان که به تصویب اکثریت نمایندگان مجلس شانزدهم رسیده بود؟ اگر با قانون ملی شدن صنعت نفت و برنامه آزادی و مشارکت مردم در سرنوشت خود موافق بودند، پس چگونه بود که پس از کودتا و خلاص شدن از دست مصدق، شاه جوانبخت! که کلیه اهرمهای قدرت سیاسی را در کف با کفایت خود گرفته بود، این برنامه را اجرا نکرد؟ اما این استعمارگران خارجی و تفنگداران دریایی آنها نبود که با اشغال نظامی دولت قانونی دکتر مصدق را ساقط کردند، بلکه دولت

دکتر مصدق را با دست هاي نامرئي پشت پرده خود به دست مزدوران ايراني دربار و آخوندها وابسته و دلارهايي که به وسيله آنها در جيب رجاله ها ريخته شده بود بزيير انداختند، يعني به همان جنايتي دست زدند که به رهبري سيا در سال بعد (1333) با دولت قانوني و اصلاح گراي آربنز درگواتمالا و چند سال بعد با دولت مترقي آلنده در شيلي و فيليپين و ساير کشورهاي آفريقا و آمريکاي لاتين مرتکب شدند.

با کودتاي مرداد 1332 به همدستي آمريکا و انگليس، محمدرضا شاه براي هميشه مردم ايران را از توهم چو فرمان يزدان چو فرمان شاه و تقدس موهبت الهي بودن سلطنت خلاص کرد، آنچه از امتناع دکتر مصدق از تسليم و سازش و عدول از اساس ملي شدن صنعت نفت و کودتاي مرداد 1332 در تاريخ و در حافظه جمعي مردم ما و نسل هاي آينده کشور باقي مانده و باقي خواهد ماند آنست که طلسم تقدير تاريخي چندين صد ساله دين و دولت در نظام استبداد سياسي ايران با پايداري و پايمردي و سازش ناپذيري دکتر مصدق در برابر استعمار و استبداد شکسته شد و ديري نخواهد کشيد که ولايت مطلقه جهل و خرافه فقاقت ديني نيز به دنبال همزاد ديرينه خود به زباله داني تاريخ درخواهد غلتيد.

شگفتا که چگونه است که امروز پس از 54 سال گذشته از آن واقعيّت خائنه ضد آزادي و استقلال ايران و 25 سال پس از ورشکسته شدن آن در انقلاب بهمن 1357 و 28 سال پس از سلطه واقعيّتي به نام ولايت فقيه که فرزند حلال زاده کودتاي 1332 بود، بازماندگان و طرفداران الگوهاي بدلي ورشکسته با پشت کردن به حقيقت از واقعيّت ورشکسته دست بر نميدارند. به قول حافظ:

سرای مدرسه و بحث علم و طاق و رواق

چه سود چون دل دانا و چشم بينا نيست

نگاه به سرنوشت محمد رضا شاه و دکتر مصدق براي وجدانهاي بيدار و آزاد از عقده ي ورشکستگي ها عبرت انگيز است، يعني نگاه به سرنوشت و عاقبت آن کس که با کودتا به پيروي رسيد و از سلطنت متزلزل خود به مسند مستبد خودکامه و خود فروخته ارتقا يافت و آن کس که از کودتا شکست خورد و از مقام رهبري جنبش آزادي خواهي مردم ايران به گوشه زندان و تبعيد افتاد،

اما حتي حاميان و همدستانش در کودتا، يعني آمريکا و انگليس نيز « آري » نگاه به سرنوشت آن کس که گفت و در حافظه تاريخي مردم « نه » از پناه دادن او در خاک خود امتناع کردند، و نگاه به سرنوشت آن کس که گفت

دکتر مصدق در مجلس چهاردهم، یعنی پس از شهریور 1320 و پایان دوران بیست ساله اختناق و استبداد رضا شاهی دشواری مبارزه با استبداد و استعمار را به دنبال سالها خفقان سیاسی و اجتماعی با درخشندگی خاص مرکوز در فرهنگ اندیشه نقاد خود پیش بینی می کند به قرار زیر:

«... هیچ ملتی در سایه استبداد به جایی نرسید، آنها که دوره بیست ساله (استبداد رضاشاهی) را با این دوره که از آزادی فقط اسمی شنیده ایم مقایسه میکنند در اشتباهند، زیرا سال ها لازم است که به عکس العمل دوره بیست ساله (استبداد رضا شاهی) خاتمه داده شود.... دیکتاتور شبیه به پدری است که اولاد خود را از محیط عمل و کار دور کند و پس از مرگ خود، اولادی بی تجربه و بی عمل بگذارد. پس مدتی لازم است که اولاد او مجرب و مستعد کارش شود... یا باید گفت که در جامعه افراد در حکم هیچ اند و باید آنها را یکفر اداره کند، این همان سلطنت استبدادی است که بود. پس مجلس برای چه خواستند و قانون اساسی برای چه نوشتند؟ و یا باید گفت که حکومت ملی است و تمام مردم باید غمخوار جامعه باشند و در مقدرات آن شرکت نمایند، در این صورت منجی و پیشوا مورد ندارد...» (6 اسفند 1322)

کلام دکتر مصدق همچنان در گوش تاریخ و در حافظه تاریخی مردم ایران طنین انداز است که هیچ ملتی در سایه استبداد به جایی نمیرسد و هیچ استبدادی بدون مبارزه و فداکاری دائمی مردم نابود نمی شود و هیچ مستبدی تفکر آزاد و بیان اندیشه نقاد را در جهت رشد و تکامل فرهنگ اجتماعی و سیاسی جامعه تحمل نمی کند، به همین علت است که به قول مصدق اولاد بی تجربه و نامستعد بازمانده از 20 سال خفقان رضا شاهی از پس دفاع از هجوم مشترک استعمار و استبداد به جنبش آزادی خواهی ملی شدن صنعت نفت بر نیامدند و از آثار خفقان اجتماعی و سیاسی از 25 سال کودتای مرداد 1332 مردم جز نجات از یوغ دیکتاتور خودکامه چشم انداز دیگری از آزادی دسترسی نداشتند.

و اما هیچ قاعده و قانون عقلی و اخلاقی فرد را در هر مقام و موقع اجتماعی و سیاسی از ادای مسئولیت وجدانی خود در مخالفت با استبداد و دفاع از آزادی، در مبارزه با واقعیت ضد آزادی موجود در برابر حقیقت آرمانی باز نمی دارد.

در پایان باید بگویم که این همه دفاع از حقیت تاریخی و جاودانه انسانی است که در تمام دوران عمر پرمجرای
خود دفاع از مصلحت مردم را بر مصلحت خویش ترجیح میداد نه طرفداری از کیش شخصیت پرستی است و نه
تقدس مآبی و ایقان مؤمنانه به هر کس و هر کیش و هر مسلک خارج از اصول اندیشه انتقادی.